



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

# در نقد رادیکالیزم مستقل از اردوی کار نگاهی به «در دفاع از استقلال چپ انقلابی»

نوشته‌ی: افتخار



بهمن ۱۳۹۹

«در دفاع از استقلال چپ انقلابی» عنوان متنی است که اخیراً در سایت نقد منتشر شده<sup>۱</sup> است. پیش از پرداختن به متن لازم است از نویسنده (یا نویسندگان) آن بخاطر به اشتراک گذاشتن پیشنهادات و دغدغه‌های خود تشکر کرد. نگرانی اما آنجاست که نیت خیر نویسنده در فقدان چارچوب تئوریک و درکی طبقاتی از صورت مسئله، در سطح اثرگذاری خود نه تنها مفید که مضر واقع شود. از این رو نویسنده این سطور لازم دید ایرادات خود را در مورد کمبودهای متن بیان کند. بدیهی است مخاطب این نقد بیش از آنکه «هسته سرخ علی مسیو» باشد گرایشی است که حامل چنین نظریاتی است.

همانطور که از عنوان دوم متن پیداست، نویسنده تلاش کرده نکاتی را درباره ضرورت مرزبندی با «دشمن» گوشزد کند. محور اصلی بحث متن مذکور مشخص کردن نسبت «نیروهای چپ رادیکال» با سایر جریان‌ها با تأکید بر «جریان عدالت‌خواهی و چپ محور مقاومت» است. چند سالی است افراد و محافل و جریان‌ها متفاوت و گاه متناقضی که اغلب خود را «چپ رادیکال» معرفی می‌کنند مشغول به اصطلاح «افشاگری» افراد و محافل و جریان‌ها دیگری‌اند که به اصطلاح «محور مقاومتی» نامیده می‌شوند. جدای از اینکه این اختلافات «تئوریک» چقدر ناشی از اختلافات شخصی و محفلی است هدف گروه اول این است که ثابت کند رادیکالها و انقلابیها ضد رژیم‌اند و محور مقاومتی طرفدار رژیم. اما هنوز واقعاً روشن نیست که هر کدام از این دو چه می‌گویند و محتوی این ضدیت و آن طرفداری چیست. اینطور می‌گویند که محور مقاومتیها ضدیت با «امپریالیزم» را مقدم بر هر موضعگیری سیاسی دیگر دانسته و رادیکالها برعکس معتقدند ضدیت با رژیم و سرنگونی آن مسئله مبرم روز است. اما آنچه از دعوای مابین این دو گروه دستگیرمان می‌شود اینکه هر دو هم از امپریالیزم و هم از سرمایه‌داری جهانی و سرمایه‌داری ایران درک ناقص و آشفته‌ای دارند و همین باعث شده که نه تنها وظایف انقلابی روز را تشخیص ندهند بلکه یا در دام امپریالیزم‌ستیزی ارتجاعی رژیم ایران بیافتند و یا با فرعی جلوه دادن و یا انکار پروژه‌های ارتجاعی امپریالیستی برای تغییر رژیم در ایران پیش بروند. معلوم نیست آیا جریان رادیکال هر نوع ضدیتی با رژیم را مترقی می‌داند یا خیر، و اینکه آیا رادیکالیزم در ضدیت با رژیم ایران تعریف می‌شود یا ضدیت با تمام نیروهای ارتجاعی در ایران، منطقه و جهان؟

نویسنده از اینجا شروع می‌کند که دولت جمهوری اسلامی در طی چهار دهه گذشته هر چه بیشتر ساختاری متناقض و پیچیده پیدا کرده است. تعریفی از پیچیدگی داده نمی‌شود اما ظاهراً گرایش به پیچیدگی «متأثر از دلایلی توأمان ساختاری و تاریخی است». روشن نیست آیا این نوع خاصی از

<sup>۱</sup> سایت نقد، دی‌ماه ۱۳۹۹

«پیچیده» شدن است یا همان پیچیده شدنی که هر ساختاری با گذر زمان و فرتوت شدن با آن مواجه می‌شود؟ نویسنده دلایل «توامان ساختاری و تاریخی» را این گونه توضیح می‌دهد که «ضدانقلاب حاکم بر ایران نمی‌توانسته با فرم و ساخت ابتدایی خویش دوام بیاورد». تو گویی رژیم‌هایی نیز در تاریخ وجود داشته‌اند که با همان «فرم و ساخت ابتدایی» خود دوام آورده‌اند! به عبارت ساده‌تر منظور نویسنده از «پیچیده» شدن اقداماتی است که هر ضد انقلابی برای مهار «تضادها و تنشها» به اجرا در می‌آورد. اما باز بقول خود نویسنده<sup>۱</sup> «روند تاریخی این گرایش به پیچیدگی، تکخطی نبوده، بلکه اغلب با عملکردهایی متناقض و مخالف هم همراه بوده است». یعنی دولت ایران در عین حال هم پیچیده شده و هم نشده است! چنین تعریف مبهم و گشاده‌ای عملاً راه را برای هر گونه تفسیر و استفاده باز می‌گذارد. خلاصه اینکه «تناقضات درونی ساخت سیاسی-ایدئولوژیک دولت جمهوری اسلامی به همراه مجموعه تضادها و بحران‌هایی که دولت ایران طی حیات پرتنش خویش - در داخل و خارج از کشور - خلق کرده یا به آنها دامن زده، بازتاب‌هایی ناگزیر در ساخت درونی خود دولت داشته‌اند. در نتیجه، دولت در ایران هرچه بیشتر ساختاری چندلایه و متناقض یافته است». اما همین ساخت «چند لایه و متناقض» در عین حال «توان مدیریت دولت و امکان مانورهای آن ... را افزایش داده است». اما همین شکل توامان خاص و پیچیده «نظام حاکم» که به آن امکان مواجهه سیال با تنش‌های داخلی و بین‌المللی را داده از طرف دیگر باعث شده تا «روند حیات سیاسی این نظام با شکنندگی دائمی همراه باشد» (ص ۳). محور حرکت این «ارگانیزم خودآگاه» که هم پیچیده است هم متناقض و هم مدبر است و هم شکننده «خنثی سازی عناصر تهدید کننده هستی دولت» است.

بر اساس این تئوری «پیچیدگی» که چیز بیشتری از تعاریف لغوی قدرت طبقاتی به ما نمی‌گوید<sup>۲</sup> نویسنده با ربط دادن حوادث چهل سال اخیر به تصمیمات اطلاق فکر این «ارگانیزم خود آگاه» در واقع تحلیل سیاسی را به تشریح توطئه‌های ضد انقلاب قدر قدرت برای حفظ خودش تبدیل کرده است. صفحات بعدی روشن می‌کنند که تمام این استدلال «پیچیده» اما سطحی<sup>۳</sup> صرفاً وسیله‌ای است برای موجه جلوه دادن هر برجسی که «هسته سرخ» در مخالفت با هر جریانی بکار می‌گیرد. بسیار ساده هر چیزی که غیر از من است محصول نوعی توطئه اطلاق فکر رژیم است.

به زعم نویسنده، خطرات بیرونی «از یک سو ریشه در چگونگی پیدایش آن [رژیم جمهوری اسلامی؟] از دل منازعات امپریالیستی جنگ سرد ... و از سوی دیگر با تحولات تاریخی بعدی در روند ستیزها و رقابت‌های قدرتها و بلوک‌های امپریالیستی و واکنش‌های کلان دولت ایران به این تحولات» (ص ۴) دارد. بطور خلاصه مجموعه دینامیزم دوران باعث شکلگیری دولت ایران آنگونه که امروز هست شده است. بر

اساس استدلال نویسنده، در تمام این دوره شکاف دولت و ملت منجر به این شد که نظام هر چه بیشتر پایه‌های خود را بر افزایش اقتدار نظامی و حضور بیشتر در منطقه بنا کند. «خیز برداشتن» نظام برای تقویت توان هسته‌ای را از نظر نویسنده باید در همین چارچوب درک کرد. خطر مهمتر برای رژیم اما خطر درونی بوده که نویسنده آنرا به پنج حوزه «اپوزیسیون پیگیر و مستقل، حوزه کارگری، حوزه دانشجویی، حوزه زنان و حوزه اقلیتهای قومی - ملی» (ص ۵) دسته‌بندی کرده است. رژیم در دوره‌ای به سرکوب مستقیم روی آورده سپس با «شکل دادن به گروه‌ها و نهادهای شبه‌دولتی با گفتمان‌هایی عاریتی ولی حذف‌کننده» وارد فاز پیچیده‌تر «ادغام مخالفت سیاسی یا حذف ادغامی» شده است. این دوره دوم مصادف بوده با «پروژه راهبردی» ساخت اصلاح طلبی در فضای سیاسی ایران بعد از انقلاب. به زعم نویسنده، «چپ شبه‌دولتی» حاصل چنین پروژه‌ای است و هدف از آن حذف و سرکوب «گفتمان چپ انقلابی» است. بطور خلاصه نویسنده معتقد است که نباید گذاشت که این چپ قلابی و دولتی‌ساخته که عمدتاً حول ادبیات ضدامپریالیستی «خامی» خود را متشکل کرده با استفاده از ادبیات «چپ انقلابی» توده‌ها را فریفته و مانع از «خطرات آتی چپگرایی رادیکال» شود.

در ادامه تلاش می‌کنم با برجسته کردن چند نمونه از کمبودها و ایرادات متن به ساخت ایدئولوژیک و طبقاتی این نوع «چپ انقلابی» بپردازم. نویسنده در این متن بارها به «چپ رادیکال» اشاره می‌کند بدون آنکه آنرا تعریف کرده و نشان داده و مواضع و موضعگیری طبقاتی‌اش روشن کند. آنچه می‌فهمیم این است که «چپ رادیکال» حول مفهوم «حقیقت» (ص ۲) تعریف شده و نیروهای رادیکال دیگر می‌توانند حول همین مفهوم با «چپ رادیکال» همراه شده و علیه «دشمن» مبارزه کنند. نویسنده مشخص نمی‌کند منظورش از حقیقت چیست. آیا از همان جنس اعتقاد و ایمان است؟<sup>۲</sup> اگر انتظار

---

<sup>۲</sup> اگر این مفهوم از فیلسوف رادیکال فرانسوی آلن بدیو گرفته شده است تا آنجا که به بحث ما مربوط است می‌توان مدعی شد که در تئولوژی «رادیکال» بدیو جایی برای اندیشه استراتژیک نیست. چرا که سوژه سیاسی تنها پس از رخداد و با وفاداری به آن است که بوجود می‌آید و رخداد از آنجا که از مجموعه عواملی که آنرا ایجاد می‌کنند کیفیتی متمایز دارد قابل پیشبینی نیست. بگذریم از این که برای بدیو رخداد و سوژه‌های حاصل از آن اموری نادر و استثنایی‌اند. البته بدیو سازماندهی را رد نمی‌کند اما معتقد است که دوران سیاست حزبی و مبارزه برای تسخیر قدرت دولتی به سر آمده است. سیاست حزبی قرن بیستم هم چیزی جز خشونت و کشتار به بار نیاورده است. اکنون اما مسئله این است که سیاست انقلابی بدون حزب چگونه ممکن است.

اگر منظور نویسنده منبع دیگری است بهتر بود به آن اشاره شود. چنین مفاهیمی اگر چه ممکن است در نگاه نخست ظاهراً بدیهی بنظر برسند اما در عمل می‌توانند اثرات مخربی در تحلیل سیاسی داشته باشند. به عنوان مثالی ساده فرض کنیم دو گرایش در درون طبقه کارگر خود را حامل حقیقت بدانند. آنوقت تکلیف چیست؟ پاسخ احتمالی می‌تواند این باشد که مبارزه طبقاتی در عمل روشن می‌کند که کدام حقیقت درست است. به این معنی آیا حمایت گسترده توده‌ای از

داشته‌ایم که با تحلیلی طبقاتی سر و کار داشته باشیم باید بپرسیم آیا طبقه کارگر به حقیقت نیاز دارد؟ اگر تحلیل «چپ رادیکال» طبقاتی و «غیراحساسی» است چرا بجای صحبت از مسئله مشخص و روشن برنامه، که در سنت سوسیالیستی جایگاه و اهمیت غیرقابل انکاری دارد، از مفهومی تئولوژیک آغاز کرده است؟ در این متن و در متون مشابه به کرات به مفاهیم انتزاعی و کلی بر می‌خوریم ولی هیچ‌جا نشانه‌ای از مفهوم مشخص و زمینی و سوسیالیستی برنامه پیدا نمی‌کنیم؟<sup>۳</sup> اگر برنامه‌ای در کار است آیا سوسیالیستی است و اگر نیست به چه علت نیست؟ طفره رفتن از اشاره به این مسئله مهم البته با طفره رفتن از موضعگیری و مشخص کردن جایگاه طبقاتی «چپ رادیکال و انقلابی» جور در می‌آید. «چپ رادیکالی» که در سوسیالیست نامیدن خود تردید می‌کند و مشخصاً متأثر از تئوریهای پساچربی پایان قرن بیستم است با درکی مکانیکی آگاهی سوسیالیستی را بدل به «حقیقت» کرده و هویت خود را با به انحصار در آوردن آن تعریف می‌کند. نویسنده تمام ساختمان تحلیل خود را با همین درک تئولوژیک بنا کرده است. به این صورت که در آغاز «چپ رادیکال و انقلابی» وجود داشته و سپس همه عناصر دیگری که در تحلیل آمده‌اند حول آن شکل گرفته‌اند. تحلیل نویسنده از انقلاب ایران، از جریان اصلاحات و جریان «عدالتخواه» نیز به همین صورت است. بی‌اعتنایی نویسنده به ادبیات و سنت سوسیالیستی البته در این میان بی‌اثر نبوده است. تمایز قائل نشدن میان دولت و شکل حکومتی یا رژیم سیاسی و تناقضات بین ایندو پس از انقلاب ۵۷ باعث شده نویسنده بخواهد تحولات چهار دهه اخیر را در قالب «پیچیده شدن» دولت توضیح دهد. آیا منظور از پیچیده شدن دولت به این معنی است که در ابتدا ساده بوده است؟ مثلاً خود نویسنده مطابق تئوریهای رایج توطئه‌پدایش رژیم را به وضعیتی نسبت می‌دهد که «تقویت بنیادگرایی اسلامی با پیشوایی خمینی را به مثابه آلترناتیو سیاسی رژیم شاه در دستور کار قدرتهای غربی قرار داد». معلوم نیست اگر امپریالیزم اینقدر نیرومند و توطئه‌گر است چرا ضدیت و مبارزه مشخص با آن جایی در تحلیلها و عملکرد چپ رادیکال ندارد. توگویی خود این امر بقدری بدیهی و پیش پا افتاده است که نیازی به توضیح و تشریح ندارد.<sup>۴</sup> فقط جالب است به نتایج این پیچیده‌تر شدن در دوره

---

ضدانقلاب اسلامی در آستانه انقلاب ۵۷ بیانگر حقیقت بود؟ چرا از مفاهیمی استفاده کنیم که بجای کمک به درک غیرایدئولوژیک واقعیت عملاً ما را دچار آشفتگی سازد؟

<sup>۳</sup> برای نمونه‌ای از یک برنامه سوسیالیستی در تاریخ معاصر ایران نک: برنامه عمل زحمتکشان برای رفع بحران کنونی، حزب کارگران سوسیالیست ایران، ۱۳۵۸

<https://revolutionary-socialism.com/hks-action-programme>

<sup>۴</sup> برای بحثی مفصل در این رابطه به شماره‌های ۵ و ۸ نشریه کندوکاو، همچنین به مقالات زیر رجوع کنید:  
Saleth, T (2007). Class Nature of the Iranian Regime. Critique 43, Vol 35, N°3

احمدی‌نژاد یعنی چند دهه پس از پیدایش این «دولت» توجه کنیم: «دولت ایران در فرایند طویل و پرفراز و نشیب به سوی پیچیدگی، سرانجام به چشم‌انداز مطلوب خویش دست یافت: طبقه سیاسی حاکم به طبقه اقتصادی حاکم بدل گردید و همه سویه‌های ضروری قدرت - برای مهار جامعه و تضمین ثبات حاکمان - در دستان دولت تمرکز یافتند». یعنی کمال «سادگی» در اوج «پیچیدگی»! مگر به این معنی دولت ایران پیش از انقلاب ۵۷ پیچیده نبود؟ مگر طبقه حاکم قبل از انقلاب چیزی بیش از سرمایه‌داران درباری بود؟ مگر ساواک در همان دوره مشغول پرورش انجمن حجتیه نبود؟ علت این «پیچیدگیها» که باعث شگفتی جریان «رادیکال انقلابی» شده تناقضات درون رژیم سیاسی (جمهوری یا اسلامی) و کل رژیم سیاسی (فاشیزم مذهبی) با دولت سرمایه‌داری از طرف دیگر است. تناقضاتی که هر چه گذشته بیشتر به نفع دولت بورژوازی مرتفع شده است. هنگامی که مقولاتی مثل دولت، حکومت، حاکمیت، نظام رژیم، قدرت و غیره را یکسان بگیریم<sup>۱</sup> البته تمام عرصه سیاست را چیزی جز مجموعه پیچیده‌ای از توطئه‌های گوناگون نخواهیم دید. اما اگر از دیدگاه طبقاتی به مسئله نگاه کنیم، می‌بینیم که رژیم سیاسی پس از انقلاب برای نجات دولت سرمایه‌داری و حفاظت از آن در مقابل انقلاب شکل گرفت. بدین معنی اتفاقاً دولت سرمایه‌داری هر چه بیشتر رژیم سیاسی بعد از انقلاب را با خود منطبق کرده است تا بالعکس. برآمدن جریان اصلاحات و رفتن به سوی توافقات هسته‌ای را نیز باید در همین چارچوب نگریم. جریان اصلاحات حاصل سایش رژیم سیاسی حاکم با سرمایه‌داری داخلی و جهانی بوده است. نویسندگان اما همچون دیگر موارد جریان اصلاحات را ساخته و پرداخته «پروژه راهبردی» دولت برای ادغام مخالفتها می‌داند و برای آنکه علت وجودی چنین توطئه‌ای را توجیه کند دست به دامان تئوری بورژوازی شکاف دولت و ملت (ص ۴) می‌شود! عبارت دیگر به زعم نویسندگان دولت «پیچیده» دوران پس از سرکوب مستقیم، برای ادغام مخالفتها و نارضایتی‌های ناشی از گشایش نولیبرالی، فضای سیاسی را تا حدی گشوده و در عوض توان نظامی و امنیتی سپاه و همچنین «قلمرو عمل اقتصادی و سیاسی» آنرا گسترش داده است. نویسندگان البته به درستی اشاره می‌کنند (ص ۷) که افزایش توان نظامی و امنیتی تنها مختص به رژیم حاکم بر ایران نبوده و یکی از گرایشهای بارز دوران نولیبرالی کنونی است اما در عین حال متمایل است که رشد نفوذ و قلمرو سپاه را ناشی از نگرانی دولت تهدید داخلی بداند نه شکل ویژه ادغام دولت سرمایه‌داری ایران در اقتصاد جهانی که عامل تعیین‌کننده‌تری است و می‌تواند نتایج متفاوتی در تحلیل به دنبال داشته باشد. از جمله اینکه در شرایط کنونی نیروی نظامی اقتصادی سپاه تنها شکل

---

Saleth , T (2009). On the 30<sup>th</sup> Anniversary of the Iranian Revolution. Socialist Forum

ممکن اتصال دولت سرمایه‌داری ایران به سرمایه‌داری جهانی است. یکی از نتایجی که از این تحلیل می‌توان گرفت این است که شکل دیگری از سرمایه‌داری (مبتنی بر بورژوازی لیبرال، ملی، مستقل و غیره) نمی‌تواند وجود داشته باشد. چنین درکی دستورالعمل‌های متفاوتی برای انقلاب آینده ایران تعیین کرده و با در نظر گرفتن استبداد و ابعاد توان سرکوب رژیم حاکم ضرورت بسیج یکپارچه و تمرکز اردوی کار را دو چندان می‌کند. اما تحلیل ناقص نویسنده باعث شده دوران به قدرت رسیدن احمدی‌نژاد را دوره تثبیت طبقه سیاسی حاکم بداند. نویسنده البته توضیح نمی‌دهد نشانه‌های این تثبیت چیست و چرا این مقطع مشخص را نقطه تثبیت نامیده است.<sup>۵</sup> به زعم نویسنده سرانجام در این دوره دولت ایران «بالغ» شده و از آن پس برای مهار اعتراضات و تهدیدات داخلی نوعی «چپ عدالتخواه» ساخته تا «اپوزیسیون چپ» را بیلعد! در اینجا لازم است به دو نکته اشاره کنیم. اول اینکه گویا نویسنده از یاد برده که پوپولیزم (راست یا چپ) منحصر به ایران نیست و خود جریان «عدالتخواه» و اشکال مختلف سوسیالیسم اسلامی نیز در ایران بیسابقه نیستند. سوسیالیسم ارتجاعی فتودالی و مقاومت و مخالفت آن با جنبش کارگری و احزاب سوسیالیست و کمونیست نیز پدیده جدیدی نیست. از این رو حضور چپ وابسته به دولت و مدافع رژیم نباید تعجب ما را برانگیزد. از این گذشته آیا چپ رادیکال ما تابحال چیزی از رفرمیسم نشنیده است؟ مگر حاصل بیش از صد سال رفرمیسم جز تلاش برای ادغام تشکیلات طبقاتی با دولت سرمایه‌داری چیز دیگری بوده است؟ ضمن اینکه نمی‌توان همه گرایش‌های موجود در جنبش کارگری را یک کاسه کرد. رفرمیسم، آنارشیزم، اپورتونیزم و سوسیالیسم انقلابی همگی به مثابه گرایش‌هایی مشخص در جنبش کارگری وجود دارند. «افشا» کردن این یا آن گرایش یا برچسب زدن به آنها دستکم امروز به آن اندازه برای جنبش کارگری ایران مهم نیست که تلاش برای متحد کردن اردوی کار حول مطالبات عمومی و سراسری و کمک به ایجاد جنبشی سراسری. تازه در جریان مبارزه برای این هدف است که افشا کردن گرایش‌های غیر اصولی و مخرب می‌تواند مفید واقع گردد. دوم اینکه منظور نویسنده از «اپوزیسیون چپ» مشخص نیست.<sup>۶</sup> «چپ رادیکال»، «چپ انقلابی» و ترکیب‌هایی از این دست بارها در این متن

---

<sup>۵</sup> علاوه بر این، نویسنده از یاد می‌برد که نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی در منطقه و همینطور «خیز برداشتن» به سمت «توان هسته‌ای» در رژیم گذشته نیز وجود داشته‌اند.

<sup>۶</sup> یکی از ایرادات ظاهراً کم‌اهمیت اما کلیدی اغلب متونی که در سالهای اخیر حول موضوعات مشابه منتشر شده‌اند وارونه دیدن رابطه میان نیروها و محفلها و افراد با جنبش است. در موضوع مورد بحث این متن و متون مشابه تمایل دارند برای ساده کردن صورت مسئله خود را به جای چیزی که وجود ندارد بنشانند. جنبش ساختنی نیست که عده‌ای با کمونیست نامیدن خود «جنبش کمونیستی» بسازند بلکه معنی و مضمون تاریخی و نهادی دارد. با این فرض خوشبینانه که نویسندگان مورد اشاره رژیم‌های حاکم بر چین و کره شمالی و ویتنام را کمونیستی نمی‌دانند، باید پرسید امروز

تکرار شده‌اند بی‌آنکه معنی مشخصی داشته باشند. در جای دیگری از متن به این اشاره می‌کند که «اپوزیسیون چپ انقلابی» در جریان اعتراضات انتخاباتی ۱۳۸۸ برای «نخستین بار» متوجه شد که توان بسیج سیاسی ندارد (ص ۱۱). باید پرسید نیرویی که توان بسیج سیاسی ندارد چطور می‌تواند خطری باشد برای دولتی «بالغ»؟ آیا این نیرو در یک دهه گذشته این توان را پیدا کرده؟ در پانویسی در صفحه ۱۲ می‌گوید که «مداخلات هدفمند جریان‌ات عدالتخواهی» مانع از آن شد که کارگران با «سنت‌های سوسیالیستی و انقلابی» پیوند پیدا کنند. آیا منظور از «سنت‌های سوسیالیستی و انقلابی» بردن شعار «آلترناتیو ما شورا است» به میان کارگران و شکاف انداختن میان آنها و مختل کردن مسیر حرکت کارگران با «چپگرایی» و توجیه کردن سرکوب بعدی رژیم است؟<sup>۷</sup> متأسفانه خودم‌محوربینی نگاه «رادیکال» باعث شده که حتی آنجا که به طور مشخص دارد به موضوع نیشکر هفت تپه و هپکو می‌پردازد به مسائل مبهم مبارزه کارگران توجه نکند بلکه در وهله اول نگران هویت خود باشد. سازمانیابی طبقه کارگر را هم با درکی مکانیکی منوط به ارتباط کارگران با «چپ انقلابی» می‌داند. در چند سال اخیر دستکم چند بار چنین هسته‌هایی روی کاغذ اعلام موجودیت کرده‌اند. اما هر نیرویی که مدعی استفاده از «تحلیل طبقاتی» و ادبیات سوسیالیستی است باید دستکم رابطه خود را با جنبش کارگری مشخص کند. اگر بخش (هر چند کوچکی) از جنبش کارگری است چرا گزارشی درباره وضع جنبش کارگری و مسیرهای پیش روی آن در برابر طبقه نمی‌گذارد؟ اگر بخشی از جنبش کارگری نیست هدفش از مداخله در آن چیست؟ می‌خواهد «آگاهی» را به طبقه کارگر تزریق کند؟ حتی اگر این درک مکانیکی کائوتسکیستی از آگاهی را بپذیریم باید از چنین نیرویی بپرسیم کدام آگاهی را می‌خواهد به طبقه تزریق کند وقتی به سنت جنبش کارگری و سوسیالیستی کاملاً بی‌اعتنا است؟ آگاهی شورایی؟! بطور مشخص در مورد جنبش اعتراضی کارگران هفت تپه باید پرسید چه شد که «جنبشی» که بنا به نوشته‌های همین جریان «رادیکال» دو ماه پیش آماده برای «اداره شورایی» بود اکنون برای «دولتی کردن» تظاهرات برگزار می‌کند؟ آیا در بررسی دلایل پیدایش جریان عدالتخواهی مسئله مهم این است که توطئه رژیم بودنش را اثبات کنیم یا اشتباهات و بی‌کفایتی جریان رادیکال را که منجر به تقویت و مطرح شدن آن

---

کمونیزم در کجای دنیا حاکم است یا دستکم نیروی سیاسی قابل‌اعتنایی است که عده‌ای خود را بخشی از جنبش کمونیستی جهانی بدانند؟ در کشوری که دانشگاه ندارد می‌توان از جنبش دانشجویی صحبت کرد؟ حال اگر عده‌ای در این کشور فرضی خود را دانشجو بنامند و به ایده دانشگاه نیز اعلام وفاداری کنند می‌توان مدعی شد که جنبش دانشجویی ساخته شده است؟

<sup>۷</sup> برای بحثی مفصلتر درباره شوراها نک: تراب ثالث، ساخت سیاسی در بدیل سوسیالیستی، ۲۰۱۹، برلن



شده است؟ اگر عملکرد شورای اسلامی و «چپ محور مقاومت» در انحراف جنبش کارگران هفت تپه موثر بود آیا مداخله این «چپ مستقل» در آن اثرات مخربی نداشت؟ پاسخ هر چه باشد چه درسهایی از این تجربه گرفته شده است؟ اما آنچه کمتر در این دفاعیه «چپ رادیکال» پیدا خواهید کرد گزارشی از عملکرد خود این چپ است. بقول نویسنده کافیسست «حقانیت و اعتبار سیاسی‌ای که از سر خم نکردن به قدرت و وفاداری به حقیقت» برآمده را برای خود به انحصار درآوریم تا حقانیت وجودمان نیز تضمین گردد!

در همین یک دهه گذشته، در کنار انواع مبارزات طبقه کارگر ایران، دستکم دو مسئله و راه حل استراتژیک از دل پیشگام سوسیالیست آن درآمده است: مسئله حزب انقلابی طبقه کارگر و ضرورت ایجاد جنبش سراسری کارگران. اگر می‌خواهیم اصالت و درک سوسیالیستی هسته‌های رادیکال را ارزیابی کنیم کافی است به این نکته توجه کنیم که یکی از نقاط مشترک مهم «چپ رادیکال» و «چپ دولتی» اتفاقاً بی‌اعتنایی به این دو مسئله بوده است. بی‌اعتنایی این دو جریان به این دو مسئله فقط می‌تواند نشانگر دوری ایشان از گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر از یک طرف، و البته ضعف خود این گرایش باشد.

صفحات پایانی متن هم چیزی نیست جز مرثیه‌سرای بی‌خاطر از دست دادن «زبان و ادبیات» «بازمانده‌های گرایش چپ انقلابی»<sup>۸</sup>. برداشت من این است که هدف تمام این تلاش برای «پیچیده»

---

<sup>۸</sup> اتفاقاً نگاهی اجمالی به ادبیات دو دهه اخیر چپ رادیکالی که از دل جریان اصلاحات برآمده بیشتر موید این نکته است که ادبیات و تاریخ و تئوری این جریان از جنبش چریکی دهه ۵۰ ایران فراتر نمی‌رود. رومان‌تیزم خلقی و بی‌اعتنایی به جنبش کارگری و سنت سوسیالیستی، نداشتن استراتژی انقلابی، نداشتن هیچگونه پیوند جدی با تجربیات جهانی جنبش کارگری و سوسیالیستی و البته چپگرایی از خصلتهای مشترک جریان‌های اخیر و جنبش چریکی ایران است. بعنوان نمونه نگاهی انداختم به نوشته دیگری که اخیراً با امضاء «هسته محسن» منتشر شده است. می‌توان گفت که در نگاه اول این متن نسبت به نوشته‌های مشابه اخیر محکمتر و مستدلتر است و نگاه سوسیالیستی تری دارد. اما علی‌رغم نکات مثبتی که در این متن پیدا می‌کنید، مانند اشاره به تحولات سازماندهی کار در دوران نولیبرال و دشوار شدن امر سازماندهی، هشدار دادن خطر سوءاستفاده‌های راست افراطی و پروژه‌های رژیم‌چنجی و همچنین تلاش برای تعریف موقعیت سرمایه‌داری حاکم بر ایران در بستر سرمایه‌داری جهانی، متن در نهایت در دام رادیکالیسم افتاده است. نویسنده در اینجا نیز وجود «چپهای انقلابی» و «جنبش کمونیستی» را فرض گرفته و معتقد است که تغییرات اداره نیروی کار در دوران نولیبرالیسم و موانعی که بر سر سازماندهی طبقه کارگر بوجود آمده باعث شده که طبقه کارگر دیگر نتواند خود را متشکل کند. و از آنجا که حزب نیز بدلیل ساختار متمرکز و احتمال تمرکز قدرت شری است که باید از آن اجتناب کرد، پس حلقه‌های واسطه‌ای وجود دارند که باید توسط هسته‌های کمونیست مصمم و معتقدی که ساختار شبکه‌ای دارند و قرار است خود را بطور سرطانی تکثیر کنند، پر شود. این هسته‌ها باید با هدف برقراری «عدالت با سمت‌گیری سوسیالیستی» «دستگاه فکری» ساخته و با آن در جنبش‌های اجتماعی مداخله کنند. به این ترتیب در شورش بعدی چپ رادیکال قادر خواهد بود بدل به نیروی هژمون شود. و «شورا» حلقه واسط سازمانهای انقلابی و توده‌های مردم است. نگاه تقلیل‌گرایانه

نشان دادن دولت سرمایه‌داری و رژیم حاکم در ایران توجیه برجسب رژیم زدن به جریان رقیب است و هدف از زیاده از حد مهم جلوه دادن این جریان رقیب (وابسته به دولت) برجسته کردن خود است. اگر رژیم «پیچیده» چپ محور مقاومتی را ایجاد کرده که مانع رشد چپ مستقل رادیکال بشود، آیا با همین منطق نمی‌توان استدلال کرد که پس همان رژیم چپ «رادیکالی» را هم ایجاد کرده است تا با چپ واقعی رقابت کند؟ آیا دولت آمریکا که بسیار از دولت ایران نیز «پیچیده» تر است نمی‌تواند برای تحقق اهداف رژیم چنجی خود «چپ رادیکال» وابسته به خودش را نیز ایجاد کند؟ آیا «هسته سرخ علی مسیو» از وجود چنین جریانات «رادیکال» وابسته و فعالی بی‌اطلاع است؟ کسی که خود را چپ رادیکال می‌نامد آیا نباید مرزبندی خود را با این گونه «رادیکالیزم» نیز روشن کند؟ اگر یک هسته، نیرو و یا جریان سوسیالیستی دارای برنامه بوده و برای تدارک شرایط مبارزه سیاسی در ابعاد سراسری برای تصاحب قدرت دولتی در جنبش کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی آگاهانه مداخله کند، چرا باید نگران از دست دادن زبانش باشد؟ البته جریان «رادیکال انقلابی» و «مستقل» خود را نیروی سوسیالیست نمی‌داند، برنامه‌ای ندارد، مسائل مبرم جنبش کارگری در ایران برایش محلی از اعراب ندارد، درکش از انقلاب ایران ناقص است، بیشتر از قدرت و نفوذ سپاه پاسداران در منطقه دلخور است تا اینکه برای سرنگونی دولت سرمایه‌داری ایران بجنگد، و در شتاب برای «استقلال» سرنگونی رژیم را معادل سرنگونی سرمایه‌داری قلمداد می‌کند!

---

باعث شده که نویسندگان دو شورش دی و آبان را فرصتهای تاریخی «کم نظیری» برای «جنبش کمونیستی» بدانند. در دوره‌ای که دستکم سه دهه است اقتصاددانان بورژوا به اهمیت شبکه در سازماندهی نیروی کار پی برده‌اند «هسته‌های کمونیستی» قرار است با این کشف بزرگ نه تنها طبقه کارگر بلکه جنبشهای دیگر را نیز سازماندهی کنند. درک استالینی از حزب و باور به رتوریکهای بورژوایی درباره پایان طبقه کارگر باعث شده تا نویسندگان به این امر توجه نکند که اتفاقاً همین تغییرات نولیبرالی و بزرگتر شدن طبقه کارگر در ابعاد جهانی در کنار ضعف تشکیلاتی آن ضرورت اینکه اردوی کار صدای واحد و متمرکزتری را پیدا کند هر چه بیشتر از پیش کرده است. موضعگیری طبقاتی این هسته نیز آنجا مشخص می‌شود که می‌گوید «نمی‌توان انتظار داشت که سازمان معینی در قامت رهبر جنبش طبقاتی خود را عرضه کند». همین درک غیرطبقاتی (مستقل از طبقه کارگر) است که باعث شده شرط تاسیس یک سازمان را سازماندهی از پایین بدانند. از منظری طبقاتی شرط تاسیس یک سازمان انقلابی سوسیالیستی برنامه است، و این برنامه اگر از پایین نیامده باشد انقلابی نیست. آنجا که نویسندگان شباهت طرح خود با سازمانها و گروه‌های خرده‌بورژوایی را متوجه می‌شود شروطنی از قبیل «حرکت به سوی سوسیالیزم» با «جهتگیری عملاً کمونیستی» را نیز به طرح خود می‌افزاید. نقل قولی از امیر پرویز پویان که صرفاً برای مزین کردن خاتمه بحث آمده تیر خلاصی است به تردیدهای ما درباره خاستگاه طبقاتی چپ رادیکال و مستقل!

بطور خلاصه باید گفت که سکوت‌های این متن سکوت‌های خطرناکی‌اند. حتی روشن نیست «دشمن» آیا فقط داخلی است یا در منطقه و در سطح جهانی نیز وجود دارد<sup>۹</sup> آیا یکدست و یک پارچه است و یا خود دارای جناحها و منافع متفاوتی است<sup>۹</sup> آیا این چپ «مستقل» رادیکال از دشمن جهانی و همه جناح‌های آن نیز مستقل است یا خیر؟! آیا این «چپ دولتی» که به دنبال پیچیده شدن دولت آفریده شده با آن چپ دولتی که در به قدرت رسیدن آن نقش داشت متفاوت است؟ اساساً چرا رژیم‌ها که از همین گونه «چپ»ها در به قدرت رساندنش نقش داشتند<sup>۹</sup> باید بعد از پیچیده شدن به اهمیت این کمک پی ببرند؟ آیا همه کسانی که از بدو تشکیل این رژیم تحت عنوان چپ با آن همکاری کرده‌اند از بین رفته بودند که رژیم ناچار به ایجاد «محور مقاومتیها» شد؟ معنی نکردن مفاهیم به کار رفته، پرهیز از ادبیات سوسیالیستی و اشاره نکردن به مسائل مبرم جنبش کارگری در ایران بیشتر این گمان را تقویت می‌کند که یاران این «اپوزیسیون چپ» یا «اپوزیسیون پیگیر و مستقل» در واقع شامل همسفران ترامپ<sup>۹</sup> نیز می‌شود. در آخر باید از خود پرسید که «هسته‌های سرخی» که پیوندی با سنت سوسیالیستی ندارند در عمل چه تفاوتی با «کانون‌های شورشی» مورد تبلیغ رادیکالیزم چپ اسلامی دارند؟ خود این متن در واقع نشانه دیگری است از وضعیت اسفناک اپوزیسیون سوسیالیستی در ایران که اکنون با جنگ و رقابت رادیکالیزم خرده‌بورژوازی مستقل از اردوی کار جایگزین شده است.

---

<sup>۹</sup><https://revolutionary-socialism.com/iranian-revolution-us-imperialism-fa/>